

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟

(ارزیابی دیدگاه انتقادی راس شیفرلندو در باب نظریه‌ی خطا)

محمدسعید عبداللهی*

محمدعلی عبداللهی**

چکیده

مدافعان نظریه‌ی خطا بر این باورند که هیچ‌گونه معرفت اخلاقی‌ای نمی‌توان یافت. آن‌ها اخلاق را تنها افسانه‌ای دلنشین می‌دانند که از نیاکان ما به ارث رسیده است. راس شیفرلندو، فیلسوف اخلاق نامدار معاصر، معتقد است آنچه مدافعان نظریه خطا پیگیری می‌کنند تنها حمله به یک دیدگاه اخلاقی مشخص نیست، بلکه آنان در پی ناکارآمد کردن تمامی نظریه اخلاقی اند. به باور شیفرلندو، پیروان نظریه‌ی خطا برای دفاع از مدعای خود باید نشان دهند که نخست، پذیرش اخلاق در گرو التزام به عینیت اخلاقی و مطلق بودن دلایل اخلاقی است و دوم آنکه حتی در فرضی که اخلاق بر این دو پیش فرض بنا شده باشد، دست کم یکی از این دو پیش فرض کاذب است. در این مقاله با بررسی قوی‌ترین استدلال‌ها علیه عینیت اخلاقی از منظر شیفرلندو و آشکار ساختن ناکارآمدی آن‌ها، نشان می‌دهیم که استدلال‌های مدافعان نظریه‌ی خطا علیه اخلاق عینی، در بهترین و قوی‌ترین حالت، عقیم اند و بنابراین شکاکیت و عدم امکان معرفت اخلاقی دیدگاه درستی در باب اخلاق نیست.

کلیدواژه‌ها: نظریه‌ی خطا، معرفت اخلاقی، راس شیفرلندو، شکاکیت اخلاقی.

* دانشجوی دکتری رشته فلسفه اخلاق، دانشکده الهیات، دانشگاه قم، m.saied.abdollahi@ut.ac.ir

** دانشیار رشته فلسفه، دانشگاه تهران (دانشکده‌گان فارابی) (نویسنده مسئول)، abdollahi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۳



۱. مقدمه

در طول تاریخ فلسفه‌ی اخلاق، همواره نگرانی‌های شک‌گرایانه‌ی بسیاری پیرامون اخلاق پدید آمده است. شکاکیت در باب اخلاق در لباس‌های گوناگون و با استدلال‌های مختلفی رخ نمایانده است. آموزه‌های شکاکانه، اهمیت معرفتی و یا حجیت عقلانی اخلاق را به چالش می‌کشند. اگر حقیقت‌های اخلاقی‌ای که بتواند معلوم ما قرار گیرند وجود نداشته باشند، هیچ تضمینی بر وجود دلایلی برای پیروی از ملاحظات اخلاقی در اختیار نداریم. شکاکیت اخلاقی، دیدگاهی است مبتنی بر اینکه عینیت‌گرایی اخلاقی نادرست و بنابراین هیچ قاعده و حقیقت اخلاقی عینی‌ای وجود ندارد. جوانب مثبت و منفی عینیت‌گرایی اخلاقی و شکاکیت اخلاقی، بازتابی در آینه‌ای یکدیگر هستند. از این رو، مانند هر دو موضع متناقضی، یک دلیل بزرگ برای حمایت از یک طرف، نارضایتی از طرف دیگر است. شاید بتوان گفت بزرگترین دلیلی که بسیاری از مردم شکاک اخلاقی هستند این گمان است که اخلاق نمی‌تواند عینی باشد. (Shafer-Landau, 2012, P.320)

همچنین با یک بررسی تاریخی و فرهنگی چنین نمودار می‌شود که شکاکیت در باب حقیقت اخلاقی، فارغ از استدلال‌های شکاکانه، در فرهنگ‌های سکولار، حیات و نشاط بیشتری دارد. با این همه، شکاکان در باب حقیقت اخلاقی در پاره‌ای موارد استدلال می‌کنند که دلایلی برای ورود به شیوه‌ی داوری اخلاقی در باب امور وجود دارد. (کاپ، ۱۳۹۹، ص ۷۸۴-۷۸۶) هر یک از ما در باب اخلاق شک‌هایی داریم. بسیاری از این موارد بازتاب آشفته‌گی گاه به گاه ما در باب مسئله‌ی درست و نادرست بودن مسائل گوناگون اخلاقی است. اما نوع دیگری از شک نیز وجود دارد، شکی که می‌تواند تمام اعتماد ما به اخلاق را تضعیف کند. نوعی آشفته‌گی که به محتوای مسئله‌ای خاص در اخلاق ارتباط ندارد، بلکه به وضعیت آن مربوط می‌شود. نگرانی این است که شکاکیت اخلاقی انکار معیارهای اخلاقی و عینی صحیح است و بنابراین اخلاق دربردارنده‌ی هیچ گونه اقتدار واقعی و دارای هیچ گونه معرفت اخلاقی‌ای نیست.

سخن از معرفت اخلاقی از بنیادی‌ترین مسائل در فلسفه‌ی اخلاق است و رویکرد یک فیلسوف اخلاق در این زمینه، ربط و نسبتی وثیق با دیگر گستره‌های فلسفه اخلاق دارد. بی‌گمان تا زمانی که فیلسوف اخلاق موضع خویش را در باب این مسئله روشن نسازد، نمی‌تواند در دیگر حیطه‌های فرا اخلاق، اخلاق هنجاری و کاربردی، ایده‌های خود را بیان نماید. گفت و شنود پیرامون معرفت اخلاقی، قدمتی به درازای تاریخ دارد و در دوره‌ی مدرن نیز پایگاه ویژه‌ای میان فیلسوفان اخلاق پیدا کرده است. یکی از مهم‌ترین رویکردهای شک‌گرایانه که

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۳۱

سویہ‌ای معرفت شناسانه دارد، نظریه‌ی خطا (Error Theory) است. از این رو می‌توان گفت مسئله شکاکیت اخلاقی و به طور مشخص نظریه‌ی خطا که یکی از بارزترین نمودهای شکاکیت در اخلاق است، نقش و جایگاهی محوری در سپهر اخلاقی ایفا می‌کند. بنابراین فیلسوفان اخلاق باید با تحلیل و بررسی دقیق نظریه خطا، دیدگاه خویش را در باب این نظریه و به تبع آن معرفت اخلاقی و اخلاق عینی مشخص نمایند.

با نگاهی به جریان‌های کلیدی در صد سال گذشته فلسفه‌ی اخلاق، در می‌یابیم که فیلسوفان اخلاق واقع‌گرا، دیدگاهی واضح و مشخص در این باب داشته‌اند. برخی از آن‌ها آشکارا بر این باورند که امور اخلاقی مسائلی یکسره جدا و مستقل از ما، روحيات، امیال، نگرش‌ها و عقائدمان‌اند. در این رویکرد امور اخلاقی کشف می‌شوند نه جعل و باورها و احکام اخلاقی ما می‌توانند بر اساس انطباق یا عدم انطباق با واقعیات اخلاقی، درست یا نادرست باشند. (مک ناتن، ۱۳۸۳، ص ۱۱ و ۲۰ و Shafer-Landau, 2003, P.17) برخی معتقدند حقایق اخلاقی وجود دارند و وجود و ماهیت آن‌ها مستقل از باورهای ما درباره درست و نادرست است. همچنین، احکام و اصطلاحات اخلاقی معمولاً به حقایق و ویژگی‌های واقعی اخلاقی اشاره می‌کنند که به معنای باور معناشناختی است و امکان دستیابی به حداقل معرفت اخلاقی تقریبی وجود دارد که این نکته نیز بیانگر باور معرفت‌شناختی است. (Brink, 1986, p. 24) برخی نیز معتقدند که در وهله نخست، الفاظ و مفاهیم اخلاقی در بسیاری موارد اشاره به ویژگی‌های اخلاقی دارند و در وهله دوم بیانات و گفته‌های اخلاقی بیانگر گزاره‌هایی هستند که صدق و کذب بردارند و نکته دیگر اینکه واقعیات‌های اخلاقی مستقل از باورها و احساسات اخلاقی و همچنین آداب و رسوم هستند. (Sturgeon, 1986, p.116-117)

دیدگاه نظریه خطا همانگونه که در ادامه خواهد آمد، با نوشته‌های جی ال مکی آغاز و سپس کسانی چون ریچارد جوینس با اصلاح و جرح و تعدیل‌های مختلف آن را ادامه دادند. شاید بتوان گفت که تلاش‌های درخشانی که با نام واقع‌گرایی جدید در اواخر قرن بیستم پا گرفت در واقع جوابی به دیدگاه‌های مکی و پیروان او و تلاشی برای رها شدن از چالشی بود که مکی برای واقع‌گرایان در اخلاق بوجود آورده بود. بنابراین، مکی و مدافعان او با نگرشی شکاکانه و غیرواقعی‌گرایانه جریانی را بوجود آوردند که نظام یافتن افکار واقع‌گرایان در سپهر فلسفه و به طور مشخص فلسفه اخلاق را در پی داشت.

۲. تعریف و تبیین نظریه خطا

نظریه‌ی خطا محور در باب فلسفه‌ی اخلاق، رویکردی است مبتنی بر اینکه کسانی که از زبان اخلاق استفاده می‌کنند در بسیاری از موقعیت‌ها ادعاهایی را بیان می‌کنند که خطا در پی دارد. مفاهیم موجود در فلسفه‌ی اخلاق شیوه‌ای نادرست و همراه با خطا را برای تلقی عالم یا کاربست تعقل عملی پیش پای ما قرار می‌دهد. سایمون بلکبرن فیلسوف نام‌آشنای انگلیسی معتقد است، این نظریه به تاثیرگذارترین وجه خود از سوی مکی مطرح شده است. (بلکبرن، ۱۳۹۹، ص ۷۸۸) اسمیت با مثالی ساده روشن می‌کند که قائل به نظریه‌ی خطا بودن چگونه است. او می‌گوید، شما به احتمال زیاد یک نظریه پرداز خطا در مورد افکار جادوگران یا گفتمان جادوگری هستید، چراکه معتقدید تنها در صورتی جادوگران می‌توانند وجود داشته باشند که زنانی با قدرت‌های ماوراء طبیعی وجود داشته باشند، در نتیجه بر این باورید که هیچ کس نمی‌تواند قدرت‌های ماوراء طبیعی داشته باشد و بنابراین معتقدید که هیچ جادوگری وجود ندارد. (Smith, 1994, p. 64) از این رو، اگر کسی بگوید که فلان زن یک جادوگر است، در می‌یابیم که در داوری خود، دچار خطایی ساختاری شده است. افرادی مانند مکی، جویس و اولسن بر این باورند که ما باید همانطور که در مثال جادوگر رفتار نمودیم، در باب اخلاق نیز نظریه پرداز خطا باشیم و اخلاق به همان میزان داستان و خرافه است که ماجرای جادوگر.^۱

«اخلاق: اختراع درست و نادرست» (Ethics: Inventing Right and Wrong) نام کتابی بود که جان. لزی. مکی فیلسوف مهم استرالیایی در سال ۱۹۷۷ نگاشت. پس از نام کتاب که آشکارا تعبیری کنایه آمیز دارد، مکی کتاب خود را نیز با این جمله آغاز می‌کند که هیچ ارزش عینی‌ای وجود ندارد. (Mackie, 1977, p. 15) مکی در باب اثبات اینکه ارزش‌ها عینی نیستند و یکسره ذهنی اند، مقاله مهمی به نام «ذهنیت ارزش‌ها» (The Subjectivity of Values) دارد. وی، خاستگاه احکام اخلاقی را امیال ذهنی آدمیان می‌داند. در نظر او احکام اخلاقی به هیچ رو، توصیف واقعیت‌ها نیستند. در نگاه مکی ارزش‌های اخلاقی مستقل از امیال، حالات روحی و روانی اشخاص و عواطف ما آدمیان وجود ندارد. وی نه تنها ارزش‌های اخلاقی را ذهنی می‌داند، بلکه بر این باور است که ارزش‌های زیبایی‌شناسانه نیز یکسره در قلمرو ذهن تعریف می‌شوند. (Mackie, 1977, p. 15) مکی معتقد است در این شرایط ما با مشکلی معرفت‌شناسانه رو به رو هستیم که دشواری فهم و درک ما از ارزش‌های اخلاقی را به رخ می‌کشد. چراکه ارزش‌های عینی حتی اگر موجود باشند، تنها صفاتی عجیب و غریب اند که به هیچ روی نمی‌توانند راهنمای عمل و انگیزاننده ما برای رفتارهای اخلاقی باشند. (Mackie, 1988, p. 49) باید

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۳۳

توجه نمود که مکی و دیگر مدافعان نظریه‌ی خطا تمام تلاش شان نشان دادن این نکته است که احکام و ادعاهای اخلاقی وجود چیزهایی که به هیچ رو وجود ندارد را پیش فرض در نظر گرفته‌اند.

شاه بیت سخنان مکی پیرامون اثبات ادعاهای خویش در باب ذهنی بودن ارزش‌ها، در دو استدلال او یعنی «استدلال از راه نسبیت» (Argument from relativity) و «استدلال از راه عجیب بودن» (Argument from queerness) آمده است. وی در استدلال از راه نسبیت، به اختلاف و تفاوت فرهنگ‌های موجود می‌پردازد و در نتیجه به گوناگونی و تفاوت احکام اخلاقی در فرهنگ‌ها و زمان‌های مختلف اشاره می‌کند. مکی پای شهودهای اخلاقی را پیش می‌کشد و از این رهگذر متعدد بودن قوانین اخلاقی در فرهنگ‌های گوناگون را نشان می‌دهد. او با نمونه‌هایی که بیان می‌کند نشان می‌دهد برخی از امور در بسیاری از جامعه‌ها بی‌اندازه ناپسند اند، در حالی که در جوامعی دیگر بی‌آن که مذموم شمرده شوند بسیار رایج است، بنابراین نمی‌توان در اخلاق انتظار نوعی کلیت‌پذیری را داشت. (McDowell, 1998, p. 109) در نگاه مکی ما هیچ‌گونه دلیل موجهی نداریم که واقعیات اخلاقی عینی اند و اگر تصور می‌کنیم که برخی امور به طور عینی درست یا غلط اند، برای نمونه شادی بهتر از رنج و درد است، این‌ها تنها ترجیحات ذهنی آدمیان هستند، اگر دیگرانی آن‌ها را بپذیرند بازهم یک توافق بینا ذهنی است. بنابراین زمانی که با محک فلسفه به داوری‌های اخلاقی خویش می‌نگریم ناچار باید بگوییم که عینیت اخلاقی وجود ندارد. همچنین، نکته‌ای که برخی از فیلسوفان بدان توجه می‌دهند اهمیت دارد و آن اینکه در نگاه مکی ادعاها و باورهای اخلاقی چه موجه و چه ناموجه هیچ ارزشی ندارند و یکسره غلط و نادرست اند. (Sayre-McCord, 2010, p. 467)

همانطور که از نام کتاب مکی بر می‌آید، او اخلاق را یک اختراع می‌داند. اما اگر فرض کنیم مکی درست می‌گوید و این امور اختراع ما است. باید توجه داشت که برای نمونه ما به درستی در می‌یابیم که راست گویی هیچ بدیلی ندارد. باری، حتی اگر از همان ابتدای کار، آنگونه که مکی اشاره کرد همه مفاهیم اخلاقی خود را اختراع کنیم، همچنان اخلاق یک موضوع عینی خواهد بود، یعنی اینکه آن امور اخلاقی به راستی کار می‌کنند و کاربست آن‌ها در زندگی نقش دارد. بنابراین موضوعی برای کشف وجود دارد. اخلاق کشف آن چیزی است که به منافع و نیازهای بشر خدمت می‌کند. کشف آن اصول و منش‌هایی که به نیکوترین شکل زندگی خوب فردی و اجتماعی را ترویج کند. (Pojman, 2011, p. 227)

برخی از فیلسوفان مانند مایکل اسمیت (Michael Smith) نیز بر این عقیده اند که سال‌ها پیش، مکی نخستین گام را برای اثبات نظریه‌ی خطا محکم برداشت و پس از انتقادهای اولیه‌ای که افرادی مانند سایمون بلکبرن (Blackburn) و مک داوول (McDowell) به او داشتند، کم‌کم شرایط تغییر کرد و بسیاری از فیلسوفان اخلاق مانند جویس، لوئیس (Lewis) و گارنر (Garner) به تایید و تحسین مکی پرداختند. حال امروزه پس از گفت و شنودهای بسیار در باب نظریه‌ی خطا و شنیدن آراء موافق و مخالف، چه دیدگاهی درست است؟ آیا باید هنوز مکی را ستود یا نه؟ اسمیت می‌گوید من نیز در گذشته با مکی همداستان بودم، اما پس از تحقیق و بررسی آزمایش‌های مختلف به این باور رسیدم که طرح مکی شکست می‌خورد (Smith, 2006, p. 119).

از سویی، یک از باورهای رایج میان بسیاری از فیلسوفان این است که خاستگاه نظریه‌ی خطا را باید در آراء هیوم فیلسوف نامدار اسکاتلندی یافت. اولسن (Jonas Olson) معتقد است اگرچه در وهله‌ی اول چنین به نظر می‌آید اما نمی‌توان به شکلی قاطعانه چنین نسبتی داد. در نگاه اولسن، مفسران، رویکردهای فرا اخلاقی بسیار متنوعی به هیوم نسبت داده‌اند. سؤال اصلی این است که آیا هیوم یک نظریه پرداز خطا در اخلاق است یا خیر؟ (Olson, 2014, p. 21) ریچارد جویس یکی دیگر از مدافعان برجسته و مهم نظریه‌ی خطا است.^۲ وی در باب نظریه خطا بر این عقیده است که فیلسوفی که دل در گرو نظریه‌ی خطا دارد می‌گوید، اگرچه احکام اخلاقی معطوف به صدق‌اند، اما هیچ‌گاه یارای رسیدن به صدق را ندارند. شاید بتوان چنین گفت که نظریه‌ی پرداز ایده خطا پیرامون اخلاق، موضعی دارد که شخص خدا ناباور در باب دین دارد. به این بیان که در نگاه اشخاص خدا‌باور، وقتی یک شخص دین دار می‌گوید «خدا وجود دارد» سخن از چیزی می‌گوید که معطوف به صدق است، بنابراین ناشناخت‌گرایی از منظر خدا‌باور مسئله موجه و معقول نیست. اما در آن سوی کارزار، خدا‌ناباور این ادعا را یکسره کاذب می‌داند، در نظر او نحوه مواجهه دین‌داران با این مسائل دچار خطا است. (Joyce, 2021, p. 22) جویس در کتاب مهم خود با نام «اسطوره‌ی اخلاق» (The Myth of Morality) که در سال ۲۰۰۱ منتشر کرد به تفصیل در باب نظریه خطا و مسائل مرتبط با آن توضیح می‌دهد.^۳ اما شیفرلندو معتقد است که جویس در آثار خود سعی می‌کند با دفاع از نظریه‌ی خطا، اخلاق را به اندازه یک داستان تخیلی پایین آورد و بگوید که اعتبار و پایگاه ادعاهای اخلاقی، درست به اندازه ادعاهایی که پرستندگان باستانی خدایان خورشید مطرح می‌کردند، بی اعتبار است. شیفرلندو بر این باور است که جویس با پیش کشیدن مثال «اسب

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۳۵

تک شاخ (unicorn) و مفهوم گزاره‌های غیرقابل مذاکره (non-negotiable) به دنبال آن است که دفاعی جانانه و محکم از نظریه‌ی خطا داشته باشد. (Shafer-Landau, 2005, p. 108) گزاره‌های غیرقابل مذاکره به لحاظ مفهومی، گزاره‌هایی هستند که در درون نظریه‌ها گنجانده شده‌اند و نقش ویژه‌ای در آن دارند. این گزاره‌های غیرقابل مذاکره از نظر مفهومی شرایطی ضروری هستند، به گونه‌ای که نادرستی آن‌ها کل بنای ایده‌ای را که بر پایه‌های آنها بنا شده است، تضعیف می‌کند. برای نمونه اینکه شیء مورد بحث شبیه اسب است و یک شاخ از پیشانی آن بیرون می‌آید. هر چیزی که نتواند این الزامات را برآورده کند، نمی‌تواند واجد شرایط تک شاخ باشد. از آنجایی که در واقع هیچ چیز این الزامات را برآورده نمی‌کند، ما حق داریم در مورد هرگونه ادعای صادقانه مبنی بر وجود تک شاخ‌ها، یک نظریه پرداز خطا باشیم.

در نگاه شیفرلندو، جوئیس خط استدلال مشابهی را در دفاع از نظریه خطا دنبال می‌کند. گام اول آن چیزی را که از نظر مفهومی در مورد اخلاق غیرقابل مذاکره است، مشخص می‌کند و گام دوم استدلال می‌کند که این عنصر ضروری به دست نمی‌آید، به این بیان که دلیل مطلق در اخلاق وجود ندارد. نتیجه این است که اخلاق یک داستان تخیلی است. شیفرلندو می‌گوید حال باید دید عنصر غیرقابل مذاکره اخلاق چیست؟ جوئیس آن را به عنوان قدرت دلیل مطلق می‌شناسد. به این بیان که الزاماً، خواسته‌های اخلاقی دلایلی را به عاملان اخلاقی عرضه می‌کنند، و این کاملاً مستقل از این است که آیا تقاضای اخلاقی اصلاً برای ارضای علایق یا تأمین خواسته‌ها یا نیازهای فرد مفید است یا نه. خود مفهوم تقاضای اخلاقی این فرض را به همراه دارد که چنین خواسته‌هایی دلایلی را بر عاملان اخلاقی تحمیل می‌کنند، صرف نظر از اینکه انجام این کار به اهداف آنها کمک می‌کند یا نه. (Shafer-Landau, 2005, p. 108-109) دلایل اخلاقی مطلق (Categorical moral reasons) دلایلی هستند که عاملان اخلاقی صرف نظر از اینکه یک یا چند خواسته آن‌ها را برآورده می‌کند یا خیر بدان عمل می‌کنند. برای نمونه، شخصی دلایل اخلاقی قاطعانه‌ای برای کمک به فقرا دارد، صرف نظر از اینکه انجام این کار میل او برای تحسین شدن توسط دیگران را برآورده می‌کند یا خیر. (Kalf, 2018, p. 4)

باری، جوئیس وجود دلایل مطلق را باور ندارد و از آنجایی که اخلاق به چنین دلایلی بستگی دارد، ادعاهای اخلاقی هرگز صادق نیستند. نتیجه‌گیری ریچارد جوئیس، با نظریه خطا یا اشکال مختلف غیرشناخت‌گرایی سازگار است. اینکه آیا ما دچار خطا شده ایم بستگی به ماهیت مفروضات غیرقابل مذاکره ما در مورد اخلاق دارد. جوئیس بر این باور است که درک معمولی ما از اخلاق دربردارنده یک فرض اساسی است که نمی‌توان آن را اثبات کرد. فرض

غیر قابل اثبات جوئیس، این است که وظایف اخلاقی دلایلی مطلق ایجاد می‌کند. این فرض نادرست است و از این رو خطا است.

شیفرلندو اما معتقد است، ریچارد جوئیس در به سامان رساندن نظریه‌ی خطا ره به جایی نمی‌برد. نخست اینکه مشخص نیست به تعبیر جوئیس، دلایل مطلق از نظر مفهومی عنصر غیرقابل مذاکره‌ی اخلاق باشند. افزون بر این، حتی اگر با روش و شیوه تحلیل جوئیس همراه شویم، استدلال‌های جوئیس در برابر چنین دلایلی ناکافی است. (Shafer-Landau, 2005, p.117-118) در این قسمت از مقاله تنها به دنبال بیان رویکردهای اصلی به نظریه‌ی خطا بوده و در ادامه مقاله، یعنی بخش استدلال‌های مدافعان نظریه‌ی خطا و استدلال بر پایه دلایل مطلق، پاسخ شیفرلندو را به مسئله‌ی پیش فرض بودن دلایل مطلق در اخلاق می‌آوریم.

شیفرلندو نیز برای توضیح نظریه خطا مانند جوئیس به قیاس متوسل می‌شود. او می‌گوید، نظریه پردازان خطا و خداناباوران هر دو شکاک هستند. خداناباوران، حقیقت یک جهان بینی که به طور گسترده پذیرفته شده است را انکار می‌کنند. آن‌ها این کار را با تلاش برای مشخص کردن خطایی انجام می‌دهند که گفته می‌شود در قلب ساختار و نظامی است که با آن مخالفند. خداناباوران نظریه پردازان خطا در مورد دین هستند. معتقدند که هیچ ویژگی مذهبی‌ای در جهان وجود ندارد، هیچ ادعای دینی درست نیست و دین داران در تلاشی شکست خورده، به دنبال بیان حقیقت در مورد خدا هستند. البته خداناباوران تنها در صورتی می‌توانند با موفقیت از دیدگاه خود دفاع کنند که بتوانند نشان دهند اشتباهی در دل اعتقاد دینی وجود دارد. نظریه پردازان خطا در اخلاق نیز تنها در صورتی می‌توانند نظر خود را اثبات کنند که بتوانند نشان دهند در قلب اخلاق، نقصی مهلک وجود دارد. (Shafer-Landau, 2012, P. 308)

۳. تحلیل ادعاهای بنیادین نظریه‌ی خطا از منظر شیفرلندو

نظریه پردازان نظریه‌ی خطا، سقف ادعاها و نتیجه‌گیری خویش را بر ستون شک و تردیدهای بسیاری، بنا نموده‌اند. اینکه اخلاق، یکسره امری دروغین است، هیچ اقتدار و مرجعیتی ندارد، تنها افسانه‌ای دلنشین است. چنین شک و تردیدهایی برای بسیاری چنین باوری را پدید می‌آورد که قواعد اخلاقی بر اساس خرافه، جهل و ترس‌های بشری بنا نهاده شده است و از این رو، بیراهه نیست که هیچ مسیری برای دست‌یابی به معرفتی اخلاقی پیش چشم نباشد. راس شیفرلندو، فیلسوف نامدار آمریکایی که سال‌هاست در زمینه‌های مختلف فلسفه‌ی اخلاق و به طور مشخص فرا اخلاق پژوهش می‌کند و قلم می‌زند، بر این باور است که نظریه‌ی خطا

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۳۷

بر سه ادعای محوری و بنیادین استوار می‌گردد و بر اساس این سه مدعا، نظریه خطا نتیجه‌ی خود را بروز می‌دهد:

الف) در جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، هیچ ویژگی اخلاقی‌ای (moral features) نمی‌توان یافت. در باب هیچ چیز اخلاقاً خوب/ بد یا درست/ نادرست و فضیلت مندانه/ غیر فضیلت مندانه نمی‌توان سخن گفت. باری، ما می‌توانیم فهرستی طولانی را سیاهه کنیم که در آن کیفیت‌های علمی مختلفی در این جهان وجود دارند، مانند مدور و یا مستطیل بودن، مایع و یا جامد بودن، اندازه قد افراد، متقارن بودن و ... اما در این فهرست، هیچ کدام از ویژگی‌های اخلاقی جایی نخواهند داشت.

ب) هیچ کدام از داوری‌های اخلاقی‌ای (moral judgments) که ما انجام می‌دهیم، صادق (true) نیستند. اما چرا چنین است؟ هیچ چیزی وجود ندارد که داوری‌های اخلاق یاد شده بتوانند پیرامون آن‌ها صادق باشند. هیچ واقعیت اخلاقی‌ای را نمی‌توان پیدا نمود و هیچ ادعای اخلاقی‌ای بهره‌ای از صحیح بودن نمی‌برد.

ج) داوری‌های اخلاقی خالصانه‌ی (Sincere) ما در تلاش خود برای توصیف ویژگی‌های اخلاقی چیزهای مختلف، آشکارا شکست می‌خورند و درست به همین دلیل است که در بزنگاهی که تلاش می‌کنیم با کمک اصطلاحات اخلاقی بیان‌دیشیم در مسیر اشتباه گام برمی‌داریم. ما همواره در پی آنیم که در مقام داوری اخلاقی با توصیف ویژگی‌های اخلاقی امور، ادعاهایی درست داشته باشیم، اما از آنجایی که هیچ ویژگی اخلاقی‌ای در میدان واقعیت وجود ندارد، راه غلط را می‌پیماییم. (Shafer-Landau, 2019, p. 30) سه موردی که بیان شد، تقریباً شفیرلندو از اصلی‌ترین ادعاهای مدافعان نظریه خطا است. این مدافعان، پس از ابراز ادعاهای بنیادین خود چنین نتیجه می‌گیرند که: هیچ معرفت اخلاقی‌ای وجود ندارد. از آنجایی که حقیقت اخلاقی‌ای نمی‌توان یافت و معرفت نیز برای پدید آمدن نیاز به حقیقت دارد، بنابراین نباید بیهوده به دنبال معرفت اخلاقی بود.

۴. مهم‌ترین استدلال‌های مدافعان نظریه خطا از منظر شیفرلندو و پاسخ به آن‌ها

نظریه‌ی خطا یک نگرانی دیرینه در باب اخلاق است. اینکه اخلاق تنها یک داستان است که توانسته شماری از فیلسوفان را قانع نماید. (Shafer-Landau, 2005, p. 108) با توجه به ایده‌ی

نظریه‌ی خطا، اگر کسی خود را متعهد به اخلاق بداند، دچار خطایی بزرگ شده است، طبق این رویکرد تمامی دیدگاه‌های اخلاقی به یک میزان تهی از هرگونه حقیقت و درستی اند. اما باید به این نکته محوری نیز توجه نمود که مدافعان نظریه‌ی خطا نیز راه آسانی را برای به کرسی نشاندن ادعاهای خود ندارند. چه خطایی وجود دارد که اخلاق را به ورطه‌ی ویرانی می‌کشاند؟ آیا تمامی نظریه پردازان نظریه‌ی خطا بر خطایی ویرانگر و واحد اتفاق نظر دارند؟ یا آنکه می‌توان خطاهای بسیاری را برشمرد و از این رهگذر بی‌شمار نظریه‌ی خطا را تقریر کرد؟

فیلسوف آمریکایی معاصر معتقد است که همه‌ی مدافعان نظریه‌ی خطا بر این باورند که آن خطای ویرانگری که اخلاق را یکسره نابود می‌کند، این پیش فرض است که شاخص‌های اخلاقی عینی ای (objective moral standards) وجود دارد که می‌توانیم از رهگذر آن‌ها دلایلی مطلق فراچنگ آوریم. حال اگر مدافعان نظریه‌ی خطا بتوانند با مدعاهای خود ثابت کنند که چنین پیش فرضی خطاست، می‌توانند با خیالی آسوده از بی‌اعتباری اخلاق سخن بگویند. (Shafer-Landau, 2019, p. 31) از طرفی، دو مسئله محوری دیگر نیز وجود دارد که ایده پردازان نظریه‌ی خطا باید توضیح قانع کننده‌ای در باب آن پیش بکشند. نخست آنکه پذیرش اخلاق در گرو التزام به عینیت اخلاقی و مطلق بودن دلایل اخلاقی است و دوم آنکه حتی در فرضی که اخلاق بر این دو پیش فرض بنا شده باشد، دست کم یکی از این دو پیش فرض کاذب است.

با توجه به مطالبی که پیشتر بیان شد، اکنون باید به استدلال‌های مدافعان نظریه‌ی خطا بپردازیم و عیار استدلال‌های آنان را بر ضد عینیت داشتن شاخص‌های اخلاقی بسنجیم و ببینیم آیا آن‌ها در بهترین و قوی‌ترین برهان‌های خویش یارای آن را دارند که مدعاهای خویش را اثبات کنند و نشان دهند که معرفت اخلاقی تنها یک سراب است یا آنکه استدلال‌هایشان عقیم می‌ماند و ما همچنان می‌توانیم مسیر دستیابی به معرفت اخلاقی را پیش رو داشته باشیم.

از آنجایی که ارزیابی تمامی استدلال‌های نظریه پردازان خطا مقدور نیست، ناچار چند استدلال را که در نگاه شیفرلندو مهم‌ترین آن‌ها هستند را بررسی نموده و نشان خواهیم داد که چگونه این استدلال‌ها ره به جایی نخواهند برد.

۱.۴ استدلال بر پایه اختلاف نظر (Disagreement)

از دیرباز همواره یکی از راه‌های موجود برای به چالش کشیدن عینیت در اخلاق، سخن از وجود اختلاف نظرهای بسیار در اخلاق بوده است. استدلال بر اساس اختلاف نظر، استدلالی

سستی است که از یک مشاهده ابتدایی سرچشمه می‌گیرد و آن اینکه اختلاف نظر در اخلاق بسیار بیشتر از علم است و یک توضیح آماده برای این مسئله وجود دارد، دانشمندان در تلاش برای درک ماهیت واقعیت عینی هستند، در حالی که در اخلاق واقعیت عینی قابل کشف نیست (Shafer-Landau, 2012, P.327) برای نمونه اختلاف هایی که در علوم تجربی وجود دارند قابل مقایسه با اختلاف‌های موجود در اخلاق نیست و بسیار کمتر است. دانشمندان در علوم مختلف تجربی در هر کجای دنیا که باشند می‌توانند به راحتی با ادبیاتی مشترک بر سر حقایق مختلفی توافق کنند بدون اینکه پیش فرض‌های قومیتی، دینی و فرهنگی شان روی آن‌ها تاثیر بگذارد، حال آنکه در اخلاق چنین نیست و دیدگاه‌های ما آشکارا تاثیر گرفته از محیط، قومیت و فرهنگی است که در آن زیست داشته ایم. نحوه‌ای که ما را بار آورده و تربیت نموده اند نقش مهمی در ایده‌ها و داوری‌های اخلاقی ما دارد.

جی.ال.مکی که پیشتر در باب دیدگاه او پیرامون نظریه خطا سخن آمد نیز بر این باور است که اخلاق یکسره بر اساس این پیش فرض کاذب بنا شده است که ارزش‌های عینی اخلاقی وجود دارند، برای اثبات ادعای خویش از این رویکرد بهره مند می‌شود. مکی در استدلال خویش بر این عقیده است که اگر ما ارزش‌های عینی داشته باشیم، دیگر در جوامع نباید تفاوتی در ارزش‌ها ببینیم. او با استفاده از این نکته که ارزش‌های اخلاقی در جوامع گوناگون متفاوت اند به این نتیجه می‌رسد که ارزش‌های اخلاقی عینی نیستند. در حالی که نخست باید اثبات نماید که آیا میان اختلاف بین ارزش‌های اخلاقی و ذهنیت آن‌ها ارتباطی منطقی وجود دارد یا نه؟ افزون بر این، می‌توانیم وجود اختلاف در داوری‌های اخلاقی را یکسره برخاسته از ذهنی بودن این امور ندانیم. از طرفی همانگونه که عام بودن یک موضوع و عدم اختلاف در باب آن، گواه صدق آن نیست، عدم عمومیت و وجود اختلاف هم نمی‌تواند بیانگر کذب آن باشد. بنابراین وجود اختلاف در زمینه اخلاق و احکام و داوری‌های آن نیز بیانگر ذهنی بودن آن نیست. همچنین، می‌توان برخی از تفاوت‌های موجود در فرهنگ را صرفاً ظاهری دانست و آن را در اصول و احکام وارد ندانست. تنوع فرهنگی با همه‌ی توضیحاتی که مکی می‌دهد، استدلال نیرومندی در برابر هسته عینی اخلاق ایجاد نمی‌کند. اختلاف نظرهای اخلاقی می‌تواند برخاسته از نادانی، خامی، بی‌تفاوتی اخلاقی، خرافه و یا یک مرجعیت غیر عقلانی باشد. (Pojman, 2011, p. 229)

اما، راس شیفرلندو، در کتاب خود این استدلال مدافعان نظریه‌ی خطا را به این شکل تحلیل و صورت بندی منطقی می‌کند: (Shafer-Landau, 2019, p. 30)

۱. اگر افرادی خردمند، آگاه، به دور از هرگونه تعصب و پیش‌داوری، همواره در باب ادعایی اختلاف نظر داشته باشند، آن ادعا به گونه‌ای عینی صادق نیست.
۲. این گونه افراد خردمند، آگاه، به دور از هرگونه تعصب و پیش‌داوری همواره در باب همه‌ی ادعاهای اخلاقی اختلاف نظر دارند.

۳. نتیجه: هیچ کدام از ادعاهای اخلاقی از نظر عینی صادق نیستند.

حال باید صدق و کذب دو مقدمه‌ی این استدلال را بسنجیم. با نگاهی گذرا به تاریخ استدلال‌ها در دانش‌های مختلف و علوم تجربی به سادگی می‌توان نمونه‌های نقض بسیاری را طرح کرد. مگر نه آنکه فیلسوفان برای سالیان سال در باب وجود خداوند بحث می‌کنند و اختلاف نظرهای بسیاری نیز میان آنان وجود دارد. شیمی دانان و فیزیک دانان بسیاری نیز در امور گوناگون از ساختمان اتم گرفته تا دیگر مسائل با یکدیگر اختلاف نظر دارند. با این همه، در هر یک از علوم یاد شده، حقیقت‌های عینی مختلفی وجود دارد. بنابراین می‌توان گفت مقدمه‌ی نخست کاذب است.

از سویی، در باب مقدمه‌ی یاد شده نیز اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد. افرادی بسیار خردمند و آگاه در باب صدق و کذب این مقدمه استدلال می‌آورند. بنابراین وجود چنین اختلاف نظرهایی به هیچ رو مانع از دست کشیدن از حقیقت عینی نمی‌شود و اختلاف نظرها با عینی بودن اخلاق سازگار است. (Shafer-Landau, 2019, p. 32) در باب مقدمه‌ی دوم نیز می‌توان گفت ادعای گزارفی است که نیاز به تحقیقی ویژه دارد و این چنین قاطعانه گفتن آن روا نمی‌باشد. شاید در یک مسئله اخلاقی همواره اشخاصی باشند که مخالف دیگران فکر کنند، اما این امکان نیز وجود دارد که آن افراد کاملاً خردمند و آگاه نباشند.

همانگونه که آمد شیفرلندو به درستی دریافته است که مسئله اختلاف نظر یکی از دست‌مایه‌های مهم مدافعان نظریه خطا و دیگر منتقدین اخلاق عینی است. تلاش وی در به دست دادن صورت بندی منطقی قابل تامل است، وی همچنین تلاش می‌کند با مورد خدشه قرار دادن دو مقدمه استدلال منتقدان را ناکارآمد سازد، اما نکاتی که در رد دو مقدمه می‌آورد بسیار اجمالی و کم توان است، حال آنکه افراد دیگری در رد این دو مقدمه نکاتی پر مایه و دقیق گفته اند که برای نمونه به دیدگاه لوئیس پویمن، فیلسوف نامدار آمریکایی اشاره شد.

۲.۴ استدلال بر پایه دلایل مطلق (Categorical Reasons)

یکی از استدلال‌هایی که برخی از فیلسوفان اخلاق علیه عینیت اخلاق مطرح می‌کنند در باب چگونگی امکان دلایل مطلق است. برای آن‌ها فهم و تحلیل این مسئله بسیار دشوار است. خاستگاه این استدلال ریشه در تحلیل وظیفه‌های اخلاقی دارد. وظیفه‌های اخلاقی در دل خود قدرتی ویژه دارند که آدمی را مجاب می‌کنند که به آن وظیفه‌ها عمل کنند. گویی در درون خود دلایلی دارند. اگر وظیفه‌ی من است که به همشهری سیل زده ام کمک نمایم، در این هنگام دلیل بسیار خوبی برای انجام این کار دارم. اما این‌ها همه ویژگی دلایل اخلاقی غیر همگانی است. چرا که دلایل من برای پاره‌ای از کارها وابسته به چیزهایی است که برای من به شخصه اهمیت دارد و مطلق نیستند. اما باید توجه نمود که دلایل برخاسته از اخلاق، مطلق اند و فارغ از اینکه ما به چه چیز اهمیت می‌دهیم، در بر دارنده اوضاع و احوال همه انسان‌ها است. شیفرلندو چنین صورت بندی منطقی‌ای از این استدلال مدافعان نظریه‌ی خطا بدست می‌دهد: (Shafer-Landau, 2019, p. 34)

۱. اگر وظایف اخلاقی عینی‌ای وجود داشته باشد، بنابراین دلایل مطلق برای فرمان برداری از این وظیفه‌ها باید وجود داشته باشد.
۲. هیچ گونه دلیل مطلق وجود ندارد.
۳. نتیجه: هیچ وظیفه اخلاقی عینی‌ای وجود ندارد.

آنچه در وهله‌ی نخست روشن است، صحیح بودن این استدلال از نظر منطقی است. بنابراین فیلسوفانی که دل در گرو اخلاق عینی و معرفت اخلاقی دارند باید یکی از دو مقدمه استدلال را رد کنند. در باب مقدمه نخست می‌توان چنین گفت که شماری از مردم امور اخلاقی‌ای که مورد الزام اخلاق است را بدون داشتن هیچ دلیلی انجام می‌دهند. بنابراین چنین نیست که همواره وظایف اخلاقی عینی باید دلایلی را نیز برای عمل در اختیار شخص قرار دهند.

همچنین می‌توانیم با دفاع از مقدمه‌ی نخست، تنها به انکار مقدمه‌ی دوم مبادرت ورزیم. به این بیان که وظایف اخلاقی عینی وجود دارند و به درستی هم دلایل مطلق برای ما به ارمغان می‌آورد. شیفرلاندو تلاش می‌کند با آوردن یک نمونه مخاطب خویش را قانع کند. فرض کنید در حال گشت و گذار در مسیری صخره‌ای هستید، در این هنگام شخص غریبه‌ای را می‌بینید که بی توجه در شرف افتادن و سقوط است. برای آگاه نمودن او از این خطر دلیلی وجود دارد،

دلیلی که شما را نیز در بر می‌گیرد، اگرچه ذره‌ای به آن شخص اهمیت ندهید و یا تشویق‌های دیگران پس از آگاهی از ماجرا به حال شما تفاوتی نکند. باری، برای آگاهی بخشیدن شما به آن شخص چیزی وجود دارد، چیزی که کار شما را توجیه می‌کند و از آن حمایت می‌کند و بدان مشروعیت می‌بخشد. (Shafer-Landau, 2019, p. 34) بنابراین و با توجه به سخن شیفرلندو این‌ها همه یعنی شما دلیل خوبی در اختیار دارید که به آن شخص کمک کنید. گرچه نتیجه آن برای شما هیچ اهمیتی نداشته باشد.

شیفرلندو در بررسی و ناکارآمد نمودن این استدلال به درستی در پی پررنگ نمودن سویه‌های روانشناختی عامل‌های اخلاقی است. یعنی همان انگیزه‌هایی که از بیرون به ما انسان‌ها تحمیل می‌شود و نقش دلیل‌هایی مطلق را برای عامل‌های اخلاقی ایفا می‌کند. در این جا گستره دلایل به خودی خود گسترده می‌شود و در بردارنده انگیزه‌ها و عواطف و دیگر مسائلی می‌شود که روی این انسان گوشت و پوست دار تاثیر گذار است. از این رو، امکان دارد وظایف اخلاقی عینی به ظاهر دلایلی برای عمل نزد عامل اخلاقی نداشته باشد، اما سویه دیگری وجود داشته باشد که او را به انجام آن وظیفه رهنمون کند. مثال فردی که در حال سقوط از صخره است نیز در همین فضا فهم می‌شود. امروزه فیلسوفان اخلاق بیشتر از هر زمان دیگری به اهمیت دلیل و انگیزه برای عمل توجه می‌کنند و حتی در پاره‌ای موارد از روانشناسی اخلاق نیز بهره می‌برند.

۳.۴ استدلال بر اساس خدا ناباوری

استدلال دیگری که علیه عینی بودن اخلاق اقامه می‌شود، آبشخوری سستی دارد. برخی بر این باورند که وجود اخلاق با وجود خداوند گره خورده است. اگر خدایی وجود نداشته باشد، اخلاق نیز سراسر دروغ و خرافه است. مادامی که بنیان اخلاق مبتنی بر خداوند نبوده و از جانب او نیامده باشد، هیچ بهره‌ای از حقیقت ندارد. بنابراین این استدلال را شماری از خدا ناباوران پذیرفته و بدان تمسک می‌جویند.

شیفرلندو این استدلال را نیز چنین صورت بندی منطقی می‌کند:

۱. اخلاق تنها زمانی عینی است که خداوند وجود داشته باشد.

۲. خدا وجود ندارد.

۳. نتیجه: اخلاق عینی نیست. (Shafer-Landau, 2019, p. 32)

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۴۳

مقدمه‌ی نخست ریشه در این فرض دارد که هر قانونی نیاز به قانون گذار دارد. قانون‌های اخلاقی نیز به سان دیگر قوانین، نیاز به یک قانون گذار دارد. از آنجایی قوانین باید عینی باشند، پس با توجه به تعریف عینی بودن، نمی توان فرض کرد که انسان ها قانون گذار چنین قوانینی باشند. چراکه می دانیم حقیقت‌های عینی جدا از نظر انسان ها صادق اند. بنابراین تنها خداوند قادر است چنین قوانینی را فراهم کند.

شیفرلندو بر این باور است که اگر دیدگاه خداناباوری را صادق در نظر بگیریم، آنگاه پیش فرضی که گفته شد یکسره کاذب خواهد بود و هیچ قانونی به قانون گذار نیاز ندارد. اما، در نگاه خداناباوران قانون‌های عینی مانند دیگر قانون ها در فیزیک ، منطق و ... وجود دارند. حال تصور کنید خداوند وجود ندارد. چه اتفاقی می افتد؟ این قوانین واضعی ندارند. ما این قوانین را کشف کرده ایم و واژه هایی را خلق می کنیم تا به کمک آنها این قوانین را توصیف کنیم. از طرفی، صدق آنها عینی است نه ذهنی و صدق آنها به هیچ رو به این دلیل نیست که ما آنها را صادق می دانیم. (Shafer-Landau, 2012, P.329) شیفرلندو با اشاره به استدلال خداناباوران و با توجه به دیدگاه آنها سعی در به چالش کشیدن این استدلال دارد. وی معتقد است شخص خداناباور این نکته را می پذیرد که قانون‌های عینی مختلفی در دیگر علوم وجود دارد، قوانینی که اثبات پذیر است و می تواند آزمون‌های تجربه پذیری را به راحتی پشت سر بگذارد. حال چگونه چنینی قوانینی وجود دارند؟ مگر نه اینکه تنها در صورت وجود خداوند است که قوانین ثابت بوجود می آیند؟ آنها قوانینی که عین و صدقشان نیز ذهنی نیست و وابسته به انسان نمی باشد. بنابراین دو مقدمه خداناباور با یکدیگر سر سازش ندارند و باید بگوییم که هیچ قانونی نیاز به قانون گذار ندارد و اخلاق نیز همین داستان را دارد.

۴.۴ استدلال بر اساس آزمون علمی واقعیت (Reality Scientific Test of)

برخی از فیلسوفان و دانشمندان همواره بر این ایده اصرار می ورزند که متافیزیک هیچ جایی در منظومه علم و دانش ندارد. علم تجربی تنها دستاویز و مسیر ما برای گام برداشتن در مسیر حقیقت است. به هیچ رو نباید پای ویژگی‌های اخلاقی را به ساحت علوم باز نمود. تنها چیزهایی می توانند وارد این بازی شوند که وجودشان را علم تجربی تایید کند. بنابراین معیارهای عینی اخلاقی نیز هیچ محلی از اعتبار و توجه نخواهند داشت.

راس شیفرلندو این استدلال مدافعان نظریه خطا را بدین شکل صورت‌بندی منطقی

می نماید:

۱. اگر علم تجربی توانایی تایید وجود الف را نداشته باشد، در این صورت بهترین شواهد به ما می‌گویند الف وجود ندارد.
 ۲. علم تجربی یارای اثبات معیارهای عینی اخلاقی را ندارد.
 ۳. نتیجه: بهترین شواهد بیانگر این هستند که معیارهای اخلاقی عینی وجود ندارد.
- (Shafer-Landau, 2019, p. 33)

همانگونه که از صورت بندی منطقی شیفرلندو نیز بر می‌آید، این استدلال متأثر از رویکردی است که در آن علم پرستی حرف اول را می‌زند. رویکردی که تبیین همه‌ی چیزهای موجود در جهان را از رهگذر علم تجربی می‌بیند. بنابراین اخلاق عینی هیچ شانس برای نجات در این تفکر ندارند. اما آیا مقدمات این استدلال صادق‌اند؟ آیا به واقع علم تجربی تنها معیار رسیدن به واقعیت است؟

راس شیفرلندو بر این باور است که علم تجربی نیز محدودیت‌های خود را دارد. علم تجربی یارای آن را دارد که چیزهای بسیاری به ما بگوید اما از عهده هر چیزی بر نمی‌آید. برای نمونه زمانی که علم تلاش می‌کند در باب اهداف اصلی زندگی و معیارهای غایی زندگی بشر سخن بگوید، زبانش قاصر است و عمق لازم را ندارد. شیفرلندو برای نظر خود دلیلی نیز اقامه می‌کند، به این بیان که:

(الف) یک ادعا صادق است، تنها اگر علم تجربی یارای تایید آن را داشته باشد.

(الف) نمی‌تواند صادق باشد زیرا علم تجربی یارای تایید آن را ندارد.

(الف) یک گزاره‌ی علمی به شمار نمی‌آید.

حال باید به این نکته توجه نمود که ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم با تجزیه و تحلیل چیزهایی که می‌بینیم، می‌چشمیم و ... صدق این گزاره را مورد ارزیابی قرار دهیم. هیچ تحقیق و پژوهش آزمایشگاهی توانایی اثبات و تایید آن را ندارد. پس از آنجایی که (الف) کاذب است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حقیقت‌هایی را می‌توان یافت که علم تجربی یارای اثبات آن را به هیچ‌رو ندارد و مهم‌تر از آن شاید حقایق اخلاقی نیز در زمره این‌گونه حقایق باشند. از طرفی، در پاره‌ای از موارد تنها فلسفه است که قادر به تایید یک گزاره است. اگر بگوییم باور افراد به یک ادعای مشخص تنها زمانی موجه خواهد بود که علم تجربی توانایی اثباتش را داشته باشد، آنگاه نیز با مشکل رو به رو می‌شویم چراکه علم تجربی نمی‌تواند آن را تایید

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۴۵

کند. بنابراین این سخن که علم تجربی منبعی یگانه برای حقیقت است سخنی ثواب و درست نیست. (Shafer-Landau, 2019, p. 33)

شیفرلندو با پاسخ دادن به استدلال‌های گوناگون و نشان دادن نارسایی استدلال‌ها روشن ساخت که تا چه اندازه عینیت در اخلاق و معرفت اخلاقی را دغدغه خویش می‌داند. او در مقاله خویش^۵ در سال ۲۰۰۵ می‌نویسد: «من بر این باورم که اخلاق، به هیچ رو، یک افسانه و یا داستان تخیلی نیست، بلکه اخلاق را عینی، آنهم به معنای قوی آن می‌دانم.» (Shafer-Landau, 2005, p. 107) در نگاه شیفرلندو مفهوم عینیت، باید به شکلی دقیق روشن شود. معیارهای اخلاقی عینی چیزهایی هستند که در مورد همه صدق می‌کنند، حتی اگر مردم به آن باور نداشته باشند، حتی اگر مردم نسبت به آنها بی تفاوت باشند، و حتی اگر اطاعت از آنها نتواند خواسته و میل کسی را برآورده کند. میلیون‌ها حقیقت عینی وجود دارد. برای نمونه سیاره مشتری جرمی بیشتر از عطارد دارد، جان ملتون کتاب بهشت گمشده را نوشت، گالیله مرده است. مهم نیست که من و شما در مورد این ادعاها چگونه فکر می‌کنیم، مهم نیست که ما به این ادعاها اهمیت می‌دهیم یا نه، و مهم نیست که باور به آنها کدام یک از خواسته‌ها و امیال ما را برآورده می‌کند یا نه. نظر شخصی و خرد متعارف (conventional wisdom) هیچ کدام نمی‌تواند این ادعاها را درست کند. آنها حقیقت دارند، حتی اگر کسی آنها را باور نکند صادق خواهند ماند. عینیت‌گرایی اخلاقی این دیدگاه است که برخی از معیارهای اخلاقی از نظر عینی درست هستند و برخی ادعاهای اخلاقی از نظر عینی صادق هستند. ادعاهای اخلاقی نیز زمانی صادق هستند که دقیقاً به ما بگویند این معیارهای اخلاقی عینی چیست یا از ما چه می‌خواهند. (Shafer-Landau, 2012, P. 289-290)

فارغ از عیار و چگونگی پاسخ‌های فیلسوف معاصر آمریکایی در مواجهه با رویکرد نظریه پردازان خطا، تلاش راس شیفرلندو در پیش کشیدن مهم ترین استدلال‌های مدافعان این نظریه و آشکار ساختن نارسایی‌ها و عقیم بودن آنها، گامی مهم در روشن ساختن این مهم است که دسترسی ما به معرفت اخلاقی امکان پذیر است و می‌توان به عینیت اخلاقی قائل بود. همانگونه که گذشت، در نظر شیفرلندو قوی ترین برهان‌های نقادانه‌ی مدافعان نظریه‌ی خطا که اخلاق عینی و دلایل مطلق را به چالش می‌کشید، در بهترین شکل، عقیم و بدون نتیجه باقی ماندند. باری، این نکته نیز نباید از نظر دور بماند که سامان نیافتن استدلال‌های نظریه پردازان خطا بیانگر این هدف نیست که بگوییم اخلاق در شرایطی بسیار خوب و مناسب به سر می‌برد. از طرفی، در برخی موارد مانند پاسخ به استدلال بر اساس آزمون علمی واقعیت، نحوه و عیار

پاسخ تنها راه مخالف را می‌بندد و بخشی از درستی ادعای مخالف را ویران می‌نمود، اما به هیچ رو، اثبات نمی‌کرد که ارزش‌های اخلاقی عینی وجود دارد. اما پاسخ‌های یاد شده به استدلال‌ها، دست کم این سود را دارد که نشان دهد شکاکیت و عدم امکان معرفت اخلاقی نباید پیش فرض اولیه در باب اخلاق باشد.

۵. نتیجه‌گیری

از آنچه در بخش‌های گذشته آمد، نکات زیر را می‌توان به عنوان نتیجه نام برد:

۱. مسئله معرفت اخلاقی آن اندازه اهمیت دارد که رویکرد یک فیلسوف اخلاق در این زمینه، ربط و نسبتی وثیق با دیگر گستره‌های فلسفه اخلاق دارد. بی‌گمان تا زمانی که فیلسوف اخلاق موضع خویش را در باب این مسئله روشن نسازد، نمی‌تواند در دیگر حیطه‌های اخلاق، اخلاق هنجاری و کاربردی، ایده‌های خود را بیان نماید. یکی از مهم‌ترین رویکردهای شک‌گرایانه که سویه‌ای معرفت‌شناسانه دارد، نظریه‌ی خطا است. سخن اصلی در این مقاله بر سر شکی است که می‌تواند تمام اعتماد ما به اخلاق را زیر سوال برد. نوعی آشفتگی که به محتوای مسئله‌ای خاص در اخلاق ارتباط ندارد بلکه به وضعیت آن مربوط می‌شود. این نگرانی که شکاکیت اخلاقی انکار معیارهای اخلاقی و عینی صحیح است و اخلاق دربردارنده‌ی هیچ گونه اقتدار واقعی و معرفت اخلاقی نیست.

۲. نظریه‌ی خطا محور در باب اخلاق، رویکردی است مبتنی بر اینکه کسانی که از زبان اخلاق استفاده می‌کنند در بسیاری از موقعیت‌ها ادعاهایی را بیان می‌کنند که خطا را در پی دارند. مفاهیم موجود در فلسفه‌ی اخلاق شیوه‌ای نادرست و همراه با خطا را برای تلقی عالم یا کاربست تعقل عملی پیش پای ما قرار می‌دهد. این نظریه به تأثیرگذارترین وجه خود از سوی مکی مطرح شده است. مکی معتقد است ما با مشکلی معرفت‌شناسانه رو به رو هستیم که دشواری فهم و درک ما از ارزش‌های اخلاقی را به رخ می‌کشد. وی بر این باور است هنگامی که عامل اخلاقی از احکام اخلاقی سخن می‌گوید نباید تصور نمود که از وصفی عینی حکایت می‌کند، چنین چیزی وجود ندارد و بنابراین تمامی ادعاهای اخلاقی کاذب اند.

۳. راس شیفرلندو بر این باور است که نظریه‌ی خطا بر سه ادعای بنیادین استوار می‌گردد که نتیجه آن این است که، هیچ معرفت اخلاقی‌ای وجود ندارد و در نتیجه از آنجایی که حقیقت اخلاقی‌ای نمی‌توان یافت و معرفت نیز برای پدید آمدن نیاز به حقیقت دارد، بنابراین

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۴۷

نباید بیهوده به دنبال معرفت اخلاقی بود. با توجه به نظریه‌ی خطا، اگر کسی خود را متعهد به اخلاق بداند، دچار خطایی بزرگ شده است، طبق این رویکرد تمامی دیدگاه‌های اخلاقی به یک میزان تهی از هرگونه حقیقت و درستی اند. همه‌ی نظریه پردازان و مدافعان نظریه‌ی خطا بر این خطایی مشخص تمرکز کرده و بر این باورند که آن خطای ویرانگری که اخلاق را یکسره نابود می‌کند، این پیش فرض است که شاخص‌های اخلاقی عینی‌ای^۴ می‌توان یافت که از رهگذر آن‌ها دلایلی مطلق فراچنگ آوریم. اگر مدافعان نظریه‌ی خطا بتوانند با مدعا‌های خود ثابت کنند که چنین پیش فرضی خطاست، می‌توانند از بی اعتباری اخلاق سخن بگویند. از طرفی، دو مسئله محوری دیگر نیز وجود دارد که ایده پردازان نظریه‌ی خطا باید توضیح قانع کننده‌ای در باب آن پیش بکشند. نخست آنکه پذیرش اخلاق در گرو التزام به عینیت اخلاقی و مطلق بودن دلایل اخلاقی است و دوم آنکه حتی در فرضی که اخلاق بر این دو پیش فرض بنا شده باشد، دست کم یکی از این دو پیش فرض کاذب است. شیفرلندو با بررسی استدلال‌های مدافعان نشان می‌دهد که مدافعان نظریه‌ی خطا نمی‌توانند ره به جایی برند.

۴. شیفرلندو با تحلیل هر کدام از مقدمات استدلال‌های مختلف مدافعان نظریه‌ی خطا، نارسایی و ناکارآمدی این مقدمات و در نتیجه استدلال‌ها را آشکار می‌سازد. وی بیان می‌کند که نظریه پردازان مسئله خطا در اخلاق نمی‌توانند با چنین استدلال‌هایی خطا بودن این پیش فرض را که «معیارهای اخلاقی عینی‌ای وجود دارد که می‌توان توسط آن‌ها دلایلی مطلق بدست آورد» را نشان دهند. از این رو، معرفت اخلاقی وجود دارد و می‌توان از اخلاق عینی سخن گفت.

پی‌نوشت‌ها

۱. کتاب‌های زیر از سه فیلسوف توانمند، به روشن تر شدن هرچه بیشتر بحث نظریه‌ی خطا کمک می‌کند.

Mackie, J.L. 1977. Ethics: Inventing Right and Wrong.

Joyce, R. 2001. The Myth of Morality.

Olson, J. 2014. Moral Error Theory: History, Critique, Defence.

۲. شیفرلندو بارها در آثار خود نام این فیلسوف را به میان آورده و به بررسی و تحلیل آراء او می‌پردازد. برای نمونه بنگرید به:

Shafer-Landau, Russ (2005) ERROR THEORY AND THE POSSIBILITY OF
NORMATIVE ETHICS, Philosophical Issues, 15, Normativity, p. 108

۳. بنگرید به :

فصل اول کتاب ریچارد جویس با عنوان «نظریه‌ی خطا و انگیزه» و فصل دوم کتاب « نظریه‌ی خطا و دلایل»

۴. برای مطالعه بیشتر پیرامون دلایل مطلق و تحلیل این مفهوم از نظر برخی فیلسوفان نامدار می‌توانید به موارد زیر نگاه کنید:

(Mackie 1977, p. 35; Joyce 2001, p. 5; Dreier 1997, p. 84; Olson 2010, pp. 64–65)

5. ERROR THEORY AND THE POSSIBILITY OF NORMATIVE ETHICS

کتاب‌نامه

بلکبرن، سایمون (۱۳۹۹) *نظریه خطا مدار درباره فلسفه اخلاق، دانشنامه فلسفه اخلاق،* ویراسته پل ادوارز، ترجمه انشاء الله رحمتی، تهران: نشر سوفیا.
پاپ، دیوید. (۱۳۹۹). *شکاکیت اخلاقی، دانشنامه فلسفه اخلاق،* ویراسته پل ادوارز، ترجمه انشاء الله رحمتی، تهران: نشر سوفیا.
ناتن، دیوید. (۱۳۸۳). *نگاه اخلاقی، درآمدی به فلسفه اخلاق،* ترجمه حسن میانمداری، تهران: انتشارات سمت.

- Brink, David. (1986). *Externalist moral realism*, The Southern Journal of Philosophy, Vol. XXIV, Supplement: 23-41
- Dreier, J. (1997). *Humean Doubts About the Practical Justification of Morality*. In *Ethics and Practical Reason*, ed. G. Cullity and B. Gaut, 81–100 Oxford: OUP.
- Joyce, Richard. (2001). *The Myth of Morality*, Cambridge University Press.
- Joyce, Richard. (2021). *Moral Anti-Realism*, In: The Stanford Encyclopedia of Philosophy .at : <https://plato.stanford.edu/archives/win2021/entries/moral-anti-realism/>.
- Kalf, Wouter Floris. (2018). *Moral Error Theory*, Palgrave Macmillan.
- Mackie, John Leslie. (1977). *Ethics: Inventing Right and Wrong*, New York: Penguin.
- Mackie, John Leslie. (1988). *The Subjectivity of Values*, in *Essays on Moral Realism*, ed. by Geoffrey Sayre McCord, New York: Cornell University Press.
- McDowell, John Henry. (1998). *Mind, Value and Reality*, London: Harvard.
- Olson, J. (2014). *Moral Error Theory: History, Critique, Defence*. Oxford.
- Olson, J (2010). *In Defence of Moral Error Theory*. In *New Waves in Metaethics*, ed. M. Brady, 62–84. London: Palgrave Macmillan.
- Pojman, Louis, P. (2011). *Ethics Discovering Right and Wrong*, USA, Wadsworth.

آیا معرفت اخلاقی ممکن است؟ ... (محمدسعید عبداللہی و محمدعلی عبداللہی) ۴۹

Sayre-McCord, g .(2010). Moral Skepticism in the Routledge Companion to Epistemology, edited by Stiven Bernecker and Duncan Pritchard (Routledge, 2010), pp. 464-474.

Shafer-Landau, Russ. (2003). *Moral Realism: A Defence*, Oxford University Press.

Shafer-Landau, Russ .(2005). *ERROR THEORY AND THE POSSIBILITY OF NORMATIVE ETHICS*, Philosophical Issues, 15, Normativity, 107-120

Shafer-Landau, Russ .(2012). *Fundamentals of Ethics*, Oxford University Press.

Shafer-Landau, Russ .(2018). *Living Ethics: An Introduction with Readings*, Oxford University Press.

Smith, M .(1994). *The Moral Problem*. Oxford: OUP.

Smith, M .(2006). *Beyond the Error Theory*, In: A World Without Values Essays on John Mackie's Moral Error Theory, Richard Joyce · Simon Kirchin Editors, Springer Dordrecht Heidelberg London New York

Sturgeon, Nicholas.(1986). *What Difference does it make whether moral realism is true?* , The Southern Journal of Philosophy, Vol. XXIV, Supplement: 115-141

